

بلوچستان در دوره صفویان

کتاب عبدالودود سپاهی

مدرس مراکز آموزش عالی سراوان

بلوچستان یا مکران^(۱) از آخرین بخش های ایران بود که صفویان توانستند قدرت خود را در آن گسترش دهند. مشکلات صفویان در راه استقرار قدرت خود در سایر بخش های ایران، درگیری در مرزهای شرقی و غربی با ازبکان و عثمانی، دوری بلوچستان از مرکز حکومت (تبریز) و اوضاع داخلی این ناحیه از موجبات تاخیر در گشودن این بخش از ایران بود.

با تشکیل دولت صفویه در سال ۹۰۷ق. قلمروی شاه اسماعیل فقط شامل آذربایجان بود و ده سال طول کشید تا توانست سایر نواحی ایران را بگشاید. کرمان که در همسایگی بلوچستان واقع است در سال ۹۰۸ق. به کنترل قزلباش ها درآمد اما از آنجا که «دولت جدید و ضعیف بود حکام کرمان متعرض مکران نشدند.»^(۲)

نخستین بار که در دوره صفویان از تحولات بلوچستان آگاه می شویم در قراردادی است که شاه اسماعیل با آلبوکرک دریانورد پرتغالی در اوت ۱۵۱۵م/۹۲۱ق. منعقد کرده است. طبق ماده دوم این قرارداد مقرر شده بود که: «بحریه پرتغال در فرو نشانیدن انقلابات سواحل بلوچستان و مکران دولت ایران را یاری نماید.»^(۳) با توجه به اینکه شاه اسماعیل سفیری برای عقد این قرارداد نزد آلبوکرک فرستاده و حاضر شده است که در برابر تعهدات پرتغالی ها در این معاهده از جزیره هزمز چشم پوشی کند^(۴) چنین می نماید که حوادث بلوچستان برای شاه اسماعیل اهمیت ویژه ای داشته است. اما این که چه مسائلی در آن زمان در بلوچستان جریان داشت و چه قدرتی بر این بخش از ایران مسلط شده بود که شاه اسماعیل را وادار به همکاری با نیروهای بیگانه نموده است، با توجه به قراین و منابع و همچنین روایت های محلی، یکی از سرداران بلوچ به نام میر شیهک توانسته بود بلوچستان را یکپارچه سازد و پس از او پسرش میر چاکر رهبری بلوچ ها را در دست گرفته و دایره قدرت این پدر و پسر به سند و پنجاب نیز رسیده بود.^(۵)

نگرانی از گسترش این قدرت در بخش های مرکزی ایران و تبدیل آن به مشکلی بزرگ شاه اسماعیل را واداشته بود به هر قیمتی این رقیب را از میان بردارد.

خبری از اقدام عملی شاه اسماعیل با همکاری پرتغالی ها در از بین بردن این قدرت تازه تاسیس به دست نیامده است، شاید مرگ آلبوکرک موجب شده است که این قرارداد عملی نشود،^(۶) اما آنچه که از روایات و منابع بلوچی به دست می آید این است که درگیری های داخلی در بلوچستان به ویژه جنگ بین دو ایل بزرگ بلوچ یعنی رند و لاشاری که مدت بیست و پنج سال ادامه یافت، موجبات ضعف و ناتوانی و سرانجام فروکش کردن این قدرت را در بلوچستان فراهم آورد.^(۷) در دوره شاه تهماسب با توجه به گزارش کتاب نقاوه الآثار، بلوچستان در سال ۹۳۴ق. پس از جنگ جام توسط قزلباش ها فتح شده است.^(۸) اما پذیرفتن این مطلب دشوار است زیرا این گزارش توسط منابع دیگر تایید نشده است و همچنین می دانیم که شاه پس از پیروزی در جنگ جام در پاییز ۹۳۵ق/۱۵۲۸م. با عجله از خراسان عزیمت کرد، زیرا خبر قیام ذوالفقار سلطان موصلو در مرزهای غربی و پیوستن او به عثمانی برای او بسیار مهم بود^(۹) و در چنین شرایطی شاه تهماسب حاضر نبود نیروهای خود را در مناطق دور دستی چون بلوچستان گرفتار سازد.

نویسندگان تاریخ الفی^(۱۰) در ذکر وقایع سال ۹۸۱ق. از رسیدن اموال بسیار از ولایت کیچ و مکران^(۱۱) به دربار شاه تهماسب خبر داده اند که بی تردید رسیدن این اموال نتیجه لشکرکشی قزلباش ها و فتح بلوچستان بوده است. از این گزارش چنین بر می آید که حملاتی به این منطقه صورت گرفته و در اثر آن اموال زیادی به غنیمت گرفته شده است.

فرصت را غنیمت شمرده «و به خاطر شریف ایشان رسید که به مکران می باید رفت و سعی در فتح آن بلاد باید نمود.»^(۳۰) در نتیجه این حمله، شمار زیادی از سرداران بلوچستان اعلام اطاعت کردند. شاهویردی سلطان برای اطمینان از قدرت دولت مرکزی نزد قبایل و طوایف مختلف بلوچ، «داروغه و تحصیلدار» مستقر کرد تا مالیات را به موقع جمع آوری نموده و داروغه نیز به اوضاع آن مناطق نظارت داشته باشد.^(۳۱)

این لشکرکشی در این سال را باید مهمترین نشانه حضور صفویان تا این زمان در بلوچستان شمرد و اگر این حمله با هدف استقرار فرمانروایی صفویان بر این بخش از ایران انجام گرفته باشد می توان گفت که شیوه های به کار گرفته شده روش های کارآمدی برای اداره سرزمین دور از مرکزی چون بلوچستان نبود، زیرا در جریان این حملات مناطق بسیاری ویران و شمار زیادی از مردم این مناطق اسیر شدند و مسلم است که اعمال چنین سیاست هایی موجب وحشت مردم این مناطق می شد و اگر در نظر داشته باشیم که استقرار قدرت دولت مرکزی پیامدهای و نتایج مثبتی برای مردم این بخش از ایران به همراه نداشت، باید بپذیریم که این نفوذ متزلزل و به شدت شکننده بود.

با توجه به چنین اوضاعی است که بلافاصله پس از حرکت شاهویردی سلطان کرد محمودی، نماینده دولت مرکزی در بلوچستان به جانب اصفهان، حاکمان منطقه از فرصت مناسبی که پیش آمده بود استفاده کرده و کنترل مجدد این منطقه را به دست گرفتند^(۳۲) و در این ماموریت بود که شاهویردی سلطان در حوالی اصفهان مریض گشته و جان سپرد.^(۳۳) پس از مرگ شاهویردی سلطان برادرش، شیرازی سلطان به جای او به حکومت بلوچستان منصوب و مقرر شد گنجعلی خان زیک والی کرمان به بلوچستان لشکر کشیده، قلعه بن فهل را از دست مکرانیان بیرون آورده و به او بسپارد.^(۳۴)

بنابراین در سال ۱۰۲۲ ق گنجلی خان با سپاهی که آماده کرده بود از راه جیرفت به سوی بلوچستان حرکت کرد. ملک شمس الدین حاکم بخش شرقی بلوچستان پس از آگاهی از ماموریت این نیروها، از تمام بلوچستان سپاهیان آماده کرده و در کوچ کردن در پنج فرسنگی بمپور آماده مقابله شد. در نبردی که در این مکان در گرفت ملک شمس الدین منهزم شد و به طرف شهر بمپور عقب نشینی کرد و در قلعه آن شهر متحصن شد، ولی پس از دو ماه قلعه گشوده شد^(۳۵) و ملک دستگیر و با فرزندان و متعلقان به دارالسلطنه اصفهان برده شد.^(۳۶)

پس از دستگیری ملک شمس الدین، ملک میرزا که او هم از

اما از نحوه اداره بلوچستان پس از این حمله آگاهی هایی در منابع این دوره نمی یابیم، اما مسلم است که صفویان نتوانستند وضع خود را در دوره شاه محمد خدابنده حفظ کنند،^(۳۷) زیرا اختلافات درون دربار و در روی هم قرار گرفتن قزلباشان فرصت توجه به مناطقی چون بلوچستان و گسترش قدرت دولت مرکزی را در این ناحیه فراهم نمی کرد. با وجود این پیش از صدور دستور فتح بلوچستان توسط شاه عباس و حمله گسترده نیروهای دولتی به آنجا، گزارش هایی در دست است^(۳۸) که یکبار در سال ۱۰۱۲ ق. مالیات نواحی دزگ و بمپور (بن فهل) و کیچ توسط ملک شاه حسین سیستانی به نمایندگی حاکم سیستان، جمع آوری شده است.^(۳۹) در اواسط سال ۱۰۱۷ ق. به شاه عباس گزارش رسید که چند سال است کنترل بلوچستان از دست نیروهای دولتی خارج شده و اداره آن در دست امرای محلی است و بازرگانانی که به آن ناحیه رفته اند گزارش داده اند که بر اثر ناامنی «بنادر آن محل از آمد و شد تجار خالی است.»^(۴۰)

شاه عباس لشکری را به فرماندهی شاهویردی سلطان محمودی، در اواخر سال ۱۰۱۷ ق. مامور حمله به بلوچستان نمود و پیش از وارد شدن این نیروها دستور داده شد که آن دسته از حاکمان محلی بلوچستان و سیستان که وفادار به دولت مرکزی بودند نیروهایی را آماده سازند تا در کار فتح بلوچستان به نیروهای دولتی بپیوندند، در نتیجه سپاهی از نیروهای محلی که شمار آنها پنج هزار و ششصد نفر بود آماده گردید.^(۴۱)

بنا به گزارش نویسنده تاریخ عباسی، بلوچستان در این زمان به صورت مساوی بین دو برادر به نام های ملک بهادر و ملک شمس الدین تقسیم شده بود.^(۴۲)

نیروهای دولتی چون وارد بلوچستان شدند حاکمان و سرداران آن ناحیه نماینده ای پیش شاهویردی سلطان فرستادند و اعلام کردند که «ما مطیع و تابعیم.»^(۴۳) با وجود اعلام اطاعت امرای محلی و دادن اطمینان به آنان توسط شاهویردی سلطان حمله دیگری در همان سال توسط نیروهای دولتی آغاز شد که نتیجه آن گشودن بخشی از قلاع منطقه بود.

در نتیجه این عملیات مناطق وسیعی گشوده شده و «هشتصد و هشتاد سر بریده شده» به دست نیروهای دولتی افتاد و «شاهویردی سلطان با لشکر بلدی که به دست آوردند چهار روزه را به دوروزه رفتند و بر سر خانه های جمع مقتول (کشته شدگان) ریختند و در بندر کهو (?) قریب سی هزار گوسفند و چهار هزار شتر و دوهزار گاو و اسیر بسیار و غنایم بی شمار به دست آوردند.»^(۴۴)

همزمان با لشکرکشی شاهویردی سلطان، حاکم سیستان،

محدود با جدایی بلوچستان از کرمان در دوره حاکمیت ملک میرزا تحقیق یافت.^(۳۳)

کشیده شدن قدرت صفویان به بلوچستان، به حکومت سیصدساله ملک‌ها (صفاریان) در بمپور و بخشی از بلوچستان پایان داد و پادگانی از نیروهای دولتی در بلوچستان (بمپور) ایجاد شد.^(۳۳) نویسنده تاریخ عالم آرای عباسی فتح بلوچستان را در زمان شاه عباس، دوره پیوند این ناحیه با دولت مرکزی می‌داند.

سیاست‌های صفویان در بلوچستان پس از شاه عباس

در دوره شاه صفی، جانشین شاه عباس، تنها واقعه مهم در بلوچستان، سرپیچی حاکمان این منطقه از دولت مرکزی گزارش شده است. با توجه به نوشته رساله جغرافیا و تاریخ بلوچستان «مکرانیان سر از فرمان پیچیده از دادن متوجهات دیوانی ابا کردند.»^(۳۴) در خلد برین چگونگی سرپیچی ملک میرزا حاکم بلوچستان پس از فوت شاه عباس چنین گزارش شده است که او: «به دربار جهان پناه راهی نگردید رسم تهنیت و مبارکباد جلوس همایون به تقدیم نرسانید و عریضه و پیشکشی نیز که عذرخواه گناه وی باشد به درگاه آسمان جاه نرسید.»^(۳۵)

به دستور شاه صفی حاجی خان شاملوی کرد، حکمران کرمان، برای تنبیه متمردان مکران بدانجا لشکر کشید و بعد از سر و سامان دادن آن ولایت، شماری از بزرگان بلوچستان را به کرمان کوچاند و در این شهر مسکن داد.^(۳۶)

نویسنده خلد برین نحوه پایان دادن به سرپیچی حاکمان را به گونه ای دیگر گزارش کرده است و در این باره نوشته است که پس از سرپیچی حاکمان بلوچستان از پرداخت «متوجهات دیوانی» ملک حمزه خان حاکم سیستان فرصت را غنیمت شمرده «و بالشکر گران و سپاه بی پایان روی عزیمت به تسخیر کیچ و مکران نهاد.»^(۳۷) ملک میرزا پس از درگیری مختصری با حاکم سیستان نیروهایش را به حفاظت قلاع منطقه مامور و به طرف قزوین که شاه صفی در آنجا به سر می برد حرکت کرد و در آنجا امیر خان قورچی باشی حاکم کرمان «عذرخواه گناه وی گردید و دیگر باره به حکومت و فرمانروایی ملک موروث رسید.»^(۳۸)

خبری مربوط به بلوچستان در زمان فرمانروایی شاه عباس دوم در منابع دوره صفوی نیامده است! در زمان این شاه، بازپس گیری قندهار از گورکانیان هند مهمترین مسئله در مرزهای شرقی بود و بنابراین می توان گفت فرصتی برای توجه به امور بلوچستان پیش نیامد.

در زمان شاه سلیمان قوچه بیک یوزباشی مامور حمله به مکران

نژاد صفاریان بود به حکومت بلوچستان منصوب شد و شاه عباس عده ای از کردها را که از طایفه کمیل بودند به منظور نظارت بر کار او در بمپور مستقر کرد.^(۳۷)

ملک شمس الدین در اصفهان به حضور شاه عباس رسید و «مراحم خسروانه شامل حال او گشته مقرر شد که به دارالامان کرمان رفته و با کوچ و متعلقان در آن ولایت به فراغت روزگار گذارند»^(۳۸) اما بلافاصله پس از رسیدن به کرمان در گذشت.

گنجعلی خان بعد از گشودن این بخش از بلوچستان، دو سنت را برای اداره آن ناحیه پایه گذاشت که این روش‌ها تا پایان دوره قاجار به کار گرفته شد اما روش‌های مناسبی برای اداره سرزمین وسیعی چون بلوچستان نبود و نتایج مثبتی به همراه نداشت. این دو سنت عبارت بود:

۱- از روسای نواحی مختلف بلوچستان افرادی به عنوان گروگان گرفت و آنها را به کرمان و یزد منتقل کرد، در حالی که گروگان‌گیری روش پایداری برای ایجاد امنیت به کنترل گرفتن بلوچستان نبود.

۲- روش دیگری که گنجعلی خان برای اداره بلوچستان به کار گرفت این بود که اداره آن را به حاکم بم سپرد در حالی که کنترل چنان سرزمین وسیعی که بخش بزرگی از ایران را تشکیل می داد از بم که خارج از بلوچستان قرار داشت نه تنها موجب استقرار قدرت دولت مرکزی در بلوچستان نشد بلکه سرانجام و پس از تحولاتی منجر به جدایی بیش از نیمی از خاک بلوچستان از ایران در دوره قاجاریه گردید و در نهایت می توان گفت که صفویان از به کارگیری سیاستی که وفاداری مردم بلوچستان را به آنها موجب شود ناتوان بودند و این مسئله پیامدهای منفی فراوانی داشت.

سیاست‌های مورد اشاره در سراسر دوره صفوی به استثنای مدت کوتاهی، به کار گرفته شد و این روش‌ها یکی از راهکارهای اصلی سلسه‌هایی بود که پس از صفویای روی کار آمدند. این سیاست‌ها زمینه را برای سوء استفاده حکام کرمان و حتی سیستان از سیاست‌های به کار گرفته شده توسط دولت مرکزی و موقعیت جغرافیایی بلوچستان فراهم کرد. برای نمونه لشکرکشی^(۳۹) به ناحیه سرحد بلوچستان^(۴۰) برای دستگیری میرکریم سرحدی و اردوکشی‌های ملوک سیستان^(۴۱) به بلوچستان جزو این دسته از فعالیت‌ها هستند.

ایجاد مرکزیت سیاسی در بلوچستان و انتخاب یکی از حاکمان محلی به عنوان والی این منطقه، بی تردید مشکلات صفویان را در بلوچستان کاهش می داد و موجب جلب اطمینان مردم منطقه و شکل‌گیری امنیتی پایدار می شد، همانطور که این مسئله در یک دوره

نیروهای دولتی پی برده و آن گروه از سرداران بلوچ که با نیروهای دولتی همکاری می کردند به ناچار به تدریج به اتحاد با سردارانی شدند که نیروهای دولتی را شکست داده بودند.

بهترین منبعی که در فاصله سال های ۱۰۸۳ق. (آغاز شکست نیروهای دولتی) تا سال ۱۱۰۰ (شروع حملات بلوچ ها به مناطق مجاور)، چگونگی روابط حاکمان بلوچستان را با دولت مرکزی گزارش نموده انگلبرت کمپفر یزشک آلمانی است که در هجدهمین سال سلطنت شاه سلیمان به ایران آمد و از برقراری آرامش در بلوچستان سخن گفته^(۴۳) و نوشته است هنگامی که وی در بندرعباس به سر می برده امیر سرزمین مکران، شیخ تنکه ای به ملاقات حاکم هر مز آمده است تا او را از مراتب دوستی و اخلاص خود مطمئن سازد. کمپفر در ادامه گزارش خویش مطلب بسیار جالبی نوشته است که نشان دهنده رابطه واقعی بین سرداران بلوچ و دولت مرکزی است و آورده است که «امیر مزبور که احتمال عهدشکنی نیروهای دولتی را می دهد از پایتخت خود کیچ تا بندرعباس در فواصلی که صدا به صدا برسد مامورینی گذارده است تا اگر تصادفاً بخوانند و عهدشکنی کنند و او را بگیرند و عملی انجام دهند که در شأن وی نباشد آنها را با شلیک تیر به سوی خود بخواند.»^(۴۴)

از سال ۱۱۰۰ق. حملات بلوچ ها به کرمان آغاز شد و این ماجراجویی ها و اقدامات را می توان نتیجه بی اعتمادی سرداران بلوچ به دولت مرکزی دانست. در واقع این ماجراجویی ها واکنشی بود در برابر حملات متعدد نیروهای دولتی در سال های ۱۰۸۲ و ۱۰۸۳ق. و می توان بر این گونه حرکات غارت های انتقامی نام نهاد. در اولین حمله^(۴۵) شمار زیادی از سرداران نواحی مختلف بلوچستان از دورترین مناطق از جمله شال (کویته کنونی در بلوچستان پاکستان) تا بخش های مجاور کرمان با هم متحد شده و نیروی بزرگی تشکیل داده بودند و با حمله به خیص (شهاد) می خواستند قدرت دولت صفویه را ارزیابی نمایند.

پس از نخستین حمله بلوچ ها، اولین دستبرد افغان ها به مناطق داخلی ایران آغاز شد با این توضیح که در اواسط ذی الحجه ۱۱۰۱ق. کامران افغانی به همراه عده ای در نواحی انار و بیاض، قافله اصفهان را غارت نمود.^(۴۶)

حمله به شهرهای کرمان توسط بلوچ ها در سال ۱۰۱۲ق. ادامه یافت و شهرهایی چون کوهبنان و زرنند مورد حمله قرار گرفته. این گونه حرکات ها که در قالب غارت جلوه می کرد قیام های ضد ظلم بود و اگر فقط غارتگری هدف این حرکات های اعتراض گونه بود بعد از هر بار سرکوب از بین می رفتند.

و کیچ شد. پیش از این حمله، او ملک بیک قوچی اوجی را به کرمان فرستاد و «رقم مبارک اشرف رسانید» که طبق این فرمان وزیر کرمان یکپراز و هشتصد نفر سپاهی و تفنگچی آماده نماید «که متعاقب قوچه بیک یوزباشی قوشچیان سرکار خاصه شریفه که به سرکردگی چریک مزبور مامور است وارد خواهد شد به اتفاق مشارالیه روانه سفر کیچ و مکران شوند.»^(۴۷)

در جمادی الثانی ۱۰۸۲ق. قوچه بیک به کرمان آمد و به همراه نیروهایی که در کرمان آماده شده بود از کرمان عازم قصرقند شد و چون به این شهر رسید ملک نصرت خان حاکم سیستان و مرتضی قلی خان حاکم بندرعباس با قشون خود به او پیوستند و در نتیجه و «به اندک زمانی آن قلعه را مسخر و نخیلات و اشجار خارج قلعه را زیر و زبر نموده بعضی از اهل قلعه را اسیر و دستگیر و برخی را طعمه شمشیر ساختند.»^(۴۸) فیروزآباد و سرباز از دیگر مناطق بود که در این عملیات گشوده شد.^(۴۹)

لشکرکشی قوچه بیک در مکران شش ماه به طول انجامید و در اول محرم ۱۰۳۸ق همراه با عده ای از سران مکرانی که به گروگان گرفته بود، وارد کرمان شد. از مهمترین این گروگان ها میر شنبه حاکم منطقه سرباز و شیخ شکر الله حاکم بنت بودند که در برخی منابع از شیخ شکر الله به عنوان والی مکران یاد شده است. شیخ شکر الله پس از شدت عمل نیروهای دولتی نزد قوچی بیک فرمانده این نیروها آمد و خود را به آنان تسلیم کرد.

پس از انجام این عملیات قوچه بیک و ملک نصرت خان از سپاه مرتضی قلی خان جدا شدند و عملیات را پایان یافته می دانستند، اما مرتضی قلی خان اصرار داشت که به قلعه کیچ «که اعظم قلاع این ولایت است و مال و نفایس در قلعه مضبوط است»^(۴۷) حمله شود و به حاکم آنجا، شیخ تنکه ای، قدرت دولت مرکزی نشان داده شود و به همین دلیل به همراه نیروهای تحت امر خویش در بلوچستان ماند. با هدف یاری رساندن به سپاه مرتضی قلی خان صفر قلی خان سلطان، حاکم سابق دشتستان و وزیر محال فارس به بلوچستان اعزام شد و فرماندهی نیروهای دولتی به او سپرده شد.

با ورود مجدد نیروهای دولتی که در رأس آنها صفر قلی سلطان قرار داشت، عده ای از سرداران بلوچ که از شدت عمل نیروهای دولتی و مصادره اموال مردم توسط آنها ناراضی بودند تصمیم به مقابله گرفتند، در رأس این گروه میر حسین لاشاری و شیخ تنکه ای حاکم کیچ قرار داشتند. شیوه مقابله این گروه بستن راه ها و موضع گیری بر سر گردنه ها بود، در نتیجه نیروهای دولتی شکست خورده و مجبور به عقب نشینی شدند.

پس از این شکست، حاکمان محلی بلوچستان به شکست پذیری

را آسان می ساخت.

در سال ۹۹۹ق/۱۵۹۱م. اکبر شاه گورکانی تصمیم گرفت به قندهار لشکر کشی کند، او یکی از سرداران سپاه خود به نام خان خانان عبدالرحیم خان را به فرماندهی این عملیات انتخاب کرد. این فرمانده ابتدا بلوچ ها و افغان هایی را که در مناطق بین مرزهای دولت گروکانی و شهر قندهار زندگی می کردند با وعده هایی به طرف جلب نمود و سپس به طرف شهر رهسپار شد.^(۴۹)

در صورتی که صفویان می توانستند سیاست صحیحی در این منطقه در پیش بگیرند و یا بلوچ ها را که قومی ایرانی نژاد به شمار می روند و در جنوب قندهار زندگی می کردند با تدابیر درست به جانب ایران متمایل سازند، گورکانیان برای تصرف این شهر با مشکلات جدی مواجه می شدند و بخشی از مشکلاتی که صفویان در حفظ این شهر مهم داشتند حل می شد.

مشخص نبودن محل تلاقی مرز ایران و قلمروی مغولان هند، از دیگر مسائلی بود که مشکلاتی در روابط بین دو دولت ایجاد می کرد و همین مسئله موجب می شد که هر یک از این دولت ها بخش هایی از بلوچستان را متعلق به خود بدانند.

علاوه بر مشخص نبودن مرزها، تدریجی بودن گسترش صفویان در بلوچستان با توجه به ویژگی هایی که این سرزمین ایرانی داشت موجب شده است که برخی از تاریخ نگاران دوره صفوی این منطقه را از توابع هندوستان بدانند.^(۵۰) می توان گفت آنچه موجب پیدایش این نوع نگاه در آثار و نوشته های این مؤرخان شده است دوری بلوچستان از مراکز حکومت در ایران و همچنین تصرف بخش های شرقی بلوچستان توسط گورکانیان در دوره سلطنت اکبر شاه، در سال ۱۰۰۳ق/۱۵۹۵م. بوده است.

شاید بتوان کوشش شاه عباس را برای استقرار قدرت صفویان در بلوچستان پس از مرگ اکبر شاه، نتیجه این امر دانست که اقدامات ایران در بلوچستان و لشکر کشی به آن موجب واکنش گورکانیان هند می گردید و امکان داشت این واکنش در زمان اکبر شاه که دوره او زمان اوج قدرت گورکانیان بود شدیدتر باشد و منجر به تیرگی روابط دو دولت گردد، و به همین دلیل شاه عباس علائق گروکانیان را در منطقه مورد توجه قرار می داد.

از سال ۱۱۰۵ق. گزارش های مفصلی از حملات بلوچ ها و چگونگی ارتباط ساکنان این ناحیه از ایران با حکومت مرکزی در دست داریم، منبعی که وقایع را تا سال ۱۱۱۰ق. به تفصیل آورده، دستور شهریاران^(۴۷) است. از آنجایی که محمدابراهیم نصیری، مؤلف کتاب، وقایع نگار و مؤرخ رسمی دربار شاه سلطان حسین بوده است از گزارش های او می توان اندیشه دولت مردان آن روزگار ایران را در مقابل شورش های دوران پایانی حاکمیت صفویان بر ایران باز شناخت.

این حملات تا سال ۱۱۳۵ق. (سقوط صفویان) ادامه یافت. اما نقش بلوچ ها در حوادث پایانی فرمانروایی صفویان بر ایران هیچ گاه به درستی مورد بررسی قرار نگرفته است و اگر چه این سقوط به افغان ها نسبت داده شده اما واقعیت آن است که قبل از شورش افغانه تحركات بلوچ ها موجب شده بود که نیروی صفویان در بخش های شرق شکسته و ضعیف شود و مانعی بر سر راه ورود افغان ها به قسمت های داخلی ایران وجود نداشته باشد. حوادث بلوچستان در سال های پایانی حکومت صفویان از مسائل مهم ایران در آن دوره است، اما از آنجایی که از حوصله این مقاله خارج است باید در جای دیگر به آن پرداخته شود.

با این وجود، دل بستگی بلوچ ها را به دولت مرکزی در این دوره، در عین بی تدبیری هایی که در اداره بلوچستان وجود داشت، می توان از ورای سخنان یکی از سرداران بلوچ درک کرد. این سردار بلوچ هنگامی که شاه سلطان حسین به دست خود تاج شاهی را بر سر محمود افغان می گذاشت و به او می گفت: «فرزند، به موجب گناهان، خداوند مرا پیش از این لایق سلطنت نمی داند» با مشاهده این واقعه، به شاه سلطان حسین گفت: «چرا چنین کردی و با تسلیم شدن خود چنین روزی بر سر ما آوردی و ما را این سان خانه خراب نموده و بنده و برده محمود ساختی.»^(۴۸)

برخورد سیاست صفویان و گورکانیان در بلوچستان

اوج قدرت صفویان در ایران با دور اقتدار گورکانیان هند هم زمان بود. گورکانیان در گسترش قلمروی خود به طرف مرزهای ایران پیش دستی کرده و این مسئله موجب شد که نواحی مرزی بین دو حکومت قدرتمند از اهمیت خاصی برخوردار شود و هر یک از این دو دولت بکوشند تا قدرت خود را در این مناطق گسترش دهند؛ نمونه خوبی از این سرزمین ها شهر قندهار بود.

تسلط بر بلوچستان و جلب وفاداری بلوچ هایی که در نواحی جنوبی قندهار زندگی می کردند یکی از مقدمات به دست گرفتن این شهر بود و از طرف دیگر تسلط بر این شهر کنترل مرزهای شرقی

پس نوشت:

۱- مکران اصطلاحی است که از ابتدای دوران اسلامی تا پایان دوره صفویه برای نامیدن بخش وسیعی از بلوچستان غیر از نواحی شمالی به کار می رفت، این واژه صورت تغییر یافته مکای (مکه) دوران باستان است. لازم به یاد آوری

- است که مردم بلوچستان این ناحیه را مکران تلفظ می کنند.
- ۲- نگاه کنید به: گمنام، جغرافیای و تاریخ بلوچستان، ص: ۲۴۴، به نقل از نشریه فرهنگ ایران زمین جلد ۲۸.
- ۳- نصر الله فلسفی، تاریخ روابط ایران و اروپا در دوره صفویه، تهران، بی نا، ۱۳۶۰، ۱۴/۱. و همچنین: تشکیل شاهنشاهی صفوی احیاء وحدت ملی ایران: نظام الدین مجیر شببانی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۰، ص: ۲۳۱.
- ۴- فلسفی، همانجا.
- ۵- نقل به مفهوم از مقاله بلوچ و بلوچی، علی اکبر جعفری، مجله سخن، سال های ۴۳ و ۴۴. (این مقاله را نویسنده بر اساس نشریات و کتاب های چاپ شده در بلوچستان پاکستان و مأخذ بلوچی نوشته است.)
- ۶- دانشنامه جهان اسلام، ذیل واژگان بلوچ و بلوچستان، ۱۱/۴.
- ۷- رضا دانشور، درآمدی بر تاریخ بلوچستان، از سری نشریات مرکز پژوهش های خلیج فارس و دریای عمان، ۲۵۳۵ شاهنشاهی، ص: ۳۷.
- ۸- محمود بن هدایت الله افوخته ای نظنزی، نقاوه الآثار فی ذکر اخیار، به اهتمام احسان اشراقی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰، ص: ۱۸.
- ۹- هانس روبرت رویمر، ایران در راه عصر جدید، ترجمه آذر آهنچی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۰، ص ۳۱۳ و ۳۱۴.
- ۱۰- قاضی احمد تتوی و آصف خان قزوینی، تاریخ الفی، به کوشش سیدعلی آل داود، تهران، انتشارات فکر روز، ۱۳۷۸، ص ۷۲۵.
- ۱۱- کیچ یا کیچ از شهرهای مهم بلوچستان بوده است که پس از ورود سپاه اسلام به سرعت توسعه یافت و به عنوان پایگاهی برای حمله به سند مورد استفاده قرار گرفت و برای چند قرن از بزرگ ترین شهرهای بلوچستان به شمار می رفت. به جهت اهمیتی که این شهر داشت، کیچ (کیچ) و مکران در کنار هم برای نامیدن قسمت های جنوبی بلوچستان به کار می رفت.
- ۱۲- رهر برن، نظام ایالت در دوره صفوی، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹، ص: ۱۶.
- ۱۳- ملک شاه حسین سیستانی، احیاء الملوک، به اهتمام منوچهر ستوده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴، ص ۴۸۳.
- ۱۴- از زمان شاه اسماعیل اول عده ای از قزلباش ها برای نظارت بر کار حاکمان سیستان به این ناحیه مامور شدند و سیستان تا سال ۱۰۰۷ ق. که اداره آن مجدداً به ملوک آنجا واگذار شد زیر نظر مامورانی بود که از جانب حکومت مرکزی تعیین می شدند. شاید واگذاری جمع آوری مالیات بلوچستان با حاکم سیستان، با هدف دلجویی از او صورت گرفته باشد.
- ۱۵- ملا جلال منجم، تاریخ عباسی یا روزنامه ملا جلال، به کوشش سیف الله وحیدنیا، تهران انتشارات توحید، ۱۳۶۶، ص ۳۷۱.
- ۱۶- همان، ص: ۳۷۲.
- ۱۷- همانجا.
- ۱۸- همانجا.
- ۱۹- همان، ص: ۳۷۴.
- ۲۰- احیاء الملوک، ص: ۴۸۴.
- ۲۱- تاریخ عباسی یا روزنامه ملا جلال، ص: ۳۷۶ - ۳۷۴.
- ۲۲- اسکندر بیک ترکمان، تاریخ عالم آرای عباسی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۴۴، ۱/۲ ۸۵۲.
- ۲۳- همانجا.
- ۲۴- همانجا.
- ۲۵- احمدعلی خان وزیر، تاریخ کرمان (سالاریه)، تهران، شرکت سهامی
- کتاب های ایران، ۱۳۴۰، ص: ۲۸۲.
- ۲۶- عالم آرای عباسی، ۸۶۱/۲.
- ۲۷- ذیل تاریخ عالم آرای عباسی، نوشته محمدیوسف مؤرخ، به تصحیح سیهلی خوانساری، تهران، کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۱۷، ص: ۱۳۱.
- ۲۸- همان، ۸۶۲/۲.
- ۲۹- میرمحمد سعید مشیزی، تذکره صفویه کرمان، مقدمه و تحشیه باستانی پاریزی، تهران نشر علم، ۱۳۶۹، مقدمه مصحح، ص: ۹۵.
- ۳۰- اصطلاح سرحد به نواحی شمالی بلوچستان گفته می شود امروزه این منطقه شامل شهرستانهای خاش و زاهدان است.
- ۳۱- احیاء الملوک، ص: ۳۱۷ و ۴۸۵.
- ۳۲- تاریخ کرمان، ص: ۶۲۸.
- ۳۳- پیشینه فرمانروایی ملک ها بر بمپور به دوره سلطان محمد خوارزمشاه باز می گردد.
- ۳۴- رساله جغرافیا و تاریخ بلوچستان، ص: ۲۴۴.
- ۳۵- محمد واله قزوینی اصفهانی، خلد برین، به تصحیح و اضافات محمدرضا نصیری، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۰، ص: ۱۶۳.
- ۳۶- همانجا.
- ۳۷- همانجا.
- ۳۸- تذکره صفویه کرمان، ص: ۳۷۴.
- ۳۹- همان، ص: ۳۸۳.
- ۴۰- همانجا.
- ۴۱- همان، ص: ۳۸۴.
- ۴۲- همان، ص: ۴۱۱.
- ۴۳- انگلبرت کمپفر، در دربار شاهنشاه ایران، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۰، ص ۹۵.
- ۴۴- همان، ص: ۹۶.
- ۴۵- تذکره صفویه کرمان، ص ۵۴۶.
- ۴۶- همان، ص: ۵۸۲.
- ۴۷- محمدابراهیم بن زین العابدین نصیری، دستور شهریاران، به کوشش محمدنادر نصیری مقدم، تهران بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، ۱۳۷۳.
- ۴۸- گیلانتز، مجموعه گزارش هایی درباره حلمه افغانان و سقوط اصفهان، ترجمه از ارمنی به انگلیسی کار و میناسیان، ترجمه به فارسی محمد مهریار، اصفهان، کتابفروشی شهریار، ۱۳۴۴، ص ۶۲.
- ۴۹- ریاض الاسلام، تاریخ روابط ایران و هند، ترجمه محمد باقر آرام و عباسقلی غفاری فرد، تهران امیر کبیر، ۱۳۷۳، ص: ۹۹.
- ۵۰- نگاه کنید به تاریخ عالم آرا، ۳/ ۹۵۸ و خلد برین، ص ۱۶۱.